

رَبِيعُ دَوِّمِ از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

۸۴۷

مبادا اگر بر سخن من پذیرفتار می شود پس او را بر سر چاه برده در غلظت بندید ان کمان که در چاه غرق می شود چون
یوسف در بن چاه رسید ایستاد و ایضا نژاد کرد و ایضا نژادان یعقوب سلام مرا با پدر من با نژاد چون صدای او شنیدند
با یکدیگر گفتند از این کمان بجای دیگر شود تا بدانند که یوسف برده است پس تا شامگاه در آنجا ماندند و
بنگام خشن بازگشتند و گریه کنان با پدر عرض کردند ما بر قسم تا که و تیر نخکنیم و یوسف را نزد ستاع خود باز کنیم
پس کرد که او را بخورد چون یعقوب سخن نیا را شنید گفت اما نه و اما الیه را چون و بگریست که آنوحی خدا را
که با او فرموده بودند که مستعد باش با شش خاطر افکنند پس شکیبانی و صبوری کار کرد و سبلاتن در افکند و با ایستاد
فرمود بلکه نخوس تا امر بر برای شما زینت داده است و هرگز خدای تعالی از آن پیش که من تا اول خواب رهنمی را که
یوسف دیده بود شاهدت غایم گوشت او را بخورد که گمبند با بچه چون صبح چهره نمود برادران با یکدیگر گفتند
بیانید تا برویم و ببینیم که حال یوسف چون است مده است یا زنده است چون بر سر چاه رسیدند جمعی از مردم
راه گذر را بر لب چاه فراهم دیدند و انجاعت از سخت کسی را فرستاده بودند تا از بهر ایشان آب بکشند چون دلور چاه
افکند بودند یوسف بدو بچسبید چون دلور را بیرون کشید در ازای آب پرسی چون آفتاب عالم تابان شد
حسن و جمال از گریست و صاحب خود را با آن ماه جان آرا بشارت داد و گفت شما را بشارت باد همانا این
پرسی است از چاه بیرون آمد چون یوسف را بیرون آوردند برادران یوسف رسیدند و گفتند برین غلام از آن است
دیروز با چاه افتاده امروز برای بیرون آمدن آن آدمیم و یوسف را از او گرفتند و کناری بردند و گفتند که فریاد
ما تو را ز کنی تا تو را بر مردم این غلام بفروشیم ترا یک شیم فرمودند که کشید و هر چه خواهد چنان کشید پس او را بر مردم
قافله بردند و گفتند خبر ما را این غلام کیست پس شخصی از مردم قافله یوسف را به بیت دریم خرید و چون برادران یوسف
با او عتسانانی نداشتند او را بقتنی نازل بفروختند و آن شخص که یوسف را خرید بمصر برد و پادشاه مصر خبر
چنانکه خدای تعالی میفرماید گفت آن کسی که یوسف را خرید بود از مصر با زن خود گفت که مرا می داری یوسف را
در کارهای او ما را سودی باز رسد یا او را بفروزمی بر گیریم ابو خزیمه میگوید از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم
در آن روز که یوسف را چاه افکندند چند سال بود فرمودند سال روز کار سپرده بود در بعضی از نسخ هست سال این
اصح است با آنکه از امام علیه السلام پرسید در میان منزل یعقوب تا مصر چه قدر مسافت بود فرمودند دو واژه بود
فاسد بود فرمودند که یوسف در حسن و جمال نظیر خود را نداشت و چون نزدیک بلوغ رسید زن پادشاه بدو عاشق
گردید و همی می نمود تا که یوسف را راضی دارد تا با او نماند یوسف فرمود سعادتمند همانا از خانه آبادیم
که ایشان زنهای نسنند آن زن روزی در برابر روی خود و یوسف بر بست و با یوسف گفت بچشم کن خود را بر روی
یوسف انداخت یوسف خود را باز را بند و بجانب درگاه گریخت و زینجا از عجب او شتافت و پیرایش از
دنبال بر کشید چنانکه گریانشش بر درید همچنان یوسف بید خود را بر بند و با پیران دریده بیرون دوید و از آنجا
پادشاه از پیش روی ایشان فرار رسید و چون ایشان را با حال دیدن برای رفع تهمت خود آنگاه را بیست
بست و گفت خدای کسی که با بل تو را در غلی زشت نماید جز آنکه او را بنزدانی دریا بعد از آن اندر آورد پادشاه قید نمود
یوسف را عذاب کند یوسف فرمود سخن خداوند یعقوب سوگند است که با بل تو را در غلی زشت نماید جز آنکه او را بنزدانی دریا بعد از آن اندر آورد پادشاه قید نمود

احوال حضرت سیدنا جبرئیل علیه السلام

و در بصیرت تحلیف میگردید و من از او سیکر ختم از این طفل که حاضر است باز پرس تا کدام یک از او دیگری کرده بودیم
 و نزد آن زن از اهل آن زن طفلی بود و بدیده وی آمده بود پس خدای تعالی آن طفل را گویا کرد و آینه و گفت ای پادشاه با
 پیر این یوسف بسکه اگر از پیش دریده شده بوسف قصدا کرده و اگر از پیش پست در جهم کافه او آینهک یوسف کرده است
 چون پادشاه این سخن غریب را از آن طفل برخلاف عادت بشنید سخت بر سید و چون پیر این ایساوردند و در آن نظر
 کردند از عجب دریده شده بود باز خویش گفت جانان این زکرمای شاست و کرمای شما بزرگ است در تفسیر
 از حضرت سجاد روایت میکند که خدای عزوجل حضرت یوسف علیه السلام فرمود که با ملک فرمود از این
 طفل که بگوارد و اندر است پریش گریه او گویا میدید که زینجا از پی کامرانی خویش با من بر او دست رفت پس غریب
 از کودکی پریش فرمود و خدای انکودک را در ظاهر بر او بر او بر او بوسف سخن آورد آنکام با یوسف گفت از این سخن در گذرد
 با کسی در میان گذارد و مخفی بداد: یوسف مخفی نداشت و منتشر ساخت چندانکه در آن شهر زنی چند از اهل شهریسی
 گفتند زن عزیز مصر با جوان خود معشوق و عاشقی کار میکند و او را بسوی خویشین بیل بگرداند چون این داستان
 گوشه روز و چه غریب کردید آنرا از طلب کرد و مجلسی بسیار است و طعامی از بهر ایشان جتیا ساخت: هر یک را تریجی
 و کار دی در دست گذاشت پس با یوسف امر کرد و مجلس ایشان در آید و چون نظر ایشان بر آن جمال بنیاد از
 زیبایی و حسن آنحضرت مبهوش شدند و دستهای خویش را در عرض ترنج پاره پاره کردند و گفتند این صورت
 بشر نیست فکر فرشته گرامی پس زین عزیز ایشان گفت عوی همانست که مراد محبتش است میگردید چون
 آن زمان از مجلس بیرون شدند هر یک از ایشان در پنهانی رسولی بحضرت یوسف فرستادند و التماس نمودند که
 بیدار ایشان برود و آنحضرت با او التماس میفرمود پس بناجات لب کپشود که پروردگار از آنرا از آنچه ایشان
 بان میخوانند بهتر میداند و اگر کوا ایشان را از من بر تابی بر آینه بسوی ایشان بایلی میوم و از جمله خیردان خواهد بود
 پس خدای تعالی مکر آنجماعت را از آنحضرت دور گردانید و چون ام یوسف وزن عزیز شیوع یافت و در آن زمان
 که پادشاه اراده جس آنحضرت را کرده بود و از آن طفل بشنید و دانست که یوسف را تقصیری نیست که او را زندان
 کند اینوقت بزندان فرستاد و یعنی محض سکوت مردم و عدم شیوع این امر در زندان گذشت آنچه خدای از
 آنحضرت در قرآن یاد فرموده است در تفسیر منج الصادقین در ذکر برهانی که حضرت یوسف را از جانب پروردگار
 موجود شد چند فقره مسطور است از جمله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مسطور نموده است که در آنجا
 بود و زینجا در جن بر او دست چیری بر سر آن بت بیگند یوسف فرمود این کار از چه کردی عرض کرد ما این ستم بجا
 ما واقف نشود و از وی شرمند ما اینم فانا احق آن استیجی من لواحد القهار بهمان سنه او از ترس ما اینک از خداوند
 که گنای قمار شرم بد از من یعنی بعد از آنکه بیدار شای بیست بود و پیش و پیش که نه با شس بودی و زیانی است شرمند
 و خوفناک گشت پس از خداوندی که عالم بر سر آنرا در اقب بر ضایر و قهار و غالب است بطریق اولی بایست شرمند
 و خائف بود و در باب تفسیر آیات حدیثی نزدیک با من میخون مذکور گشت در جلد اول جوه العلوب از حضرت
 امام زین العابدین علیه السلام مسطور است که چون حضرت بر سیم علیه السلام را در آتش افکندند جبرئیل علیه السلام
 پیرانی از پشت از برای او بیاورد و بوی در پوشانید پس نشن از آنحضرت بگفت و در پیر هوشش گشت

در پیر این وقت

رج دوم از کتاب مشکوٰه الاذنیٰ

کتاب مشکوٰه الاذنیٰ

این جان پیراهن بود که چون یوسف او را در مصر می بیند آورد و یعقوب بویش را بشنید و فرمود من بوی یوسف را
 می شنوم و دیگر در آن کتاب از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه مطور است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه از جنگ خوارج نبره وان مراجعت نمود مسجد بر آنها که نزدیک مسجد او است نزول نمود و در آن مکان دیری بید
 اندر رهبری جای داشت چون آثار طالت و عظمت او صافی که در کتب مستفاده از آن حضرت یافته بود مشاهدت کرد
 فرمود آمد و ایمان آورد و عرض کرد در آنجیل نعت ترا خوانده ام و در آنجیل مذکور است که تو در مسجد بر آنها فرود خواهی
 شد که خاندن مریم و زین عیسی است پس امیر المؤمنین علیه السلام با موضوع که نزدیک دیر بود بیاید و پای مبارک بر زمین
 ناکاه چشمه صافی پر آب شکار شد فرمود این چشمه است که برای مریم از زمین بگوشید آنجا بفرمود و بنفخه ذراع از زمین چشمه
 باز یابید و زمین را باز کاوی چون چنان کرد سنگ بخدی نمود ارکت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود که مرا
 بر روی این سنگ عیسی در آنست سلام را از دستش خود بر زمین گذاشت و در اینجا نماز کرد و فرمود که این زمین با خانه
 مریم است علامه مجلسی در آنجا از حدیث میفرماید ممکن است این چشمه از آنجا چشمه باشد که در هنگام ولادت ظاهر گشت
 یعنی در هنگام ولادت حضرت عیسی علیه السلام را تم حروف کوبید چون مریم علیها السلام را هنگام وضع حمل رسیدند
 المهدس بیرون شد تا مردان رحال او واقف شوند و دو در سنگ طی مسافت کرده در میت کف در آمد در کنار آن قبر
 درختی خشک یافت از در و زادن بدون اختیار بجانب آن درخت برود چنانکه مدای تعالی بآن اشارت فرموده و از آن
 پس که عیسی علیه السلام بر او فرود گذاشت در همان حال نهری خوشگوار از زیر پای مریم سلام الله علیها بگوشید و آن درخت
 خشک جزای تازه بهار آورد و در آنجا استان بهوها در کتب تواریخ مطور است و از این جای که آن چشمه که امیر
 المؤمنین سلام الله علیه فرموده جرافت در جرد اول جوه القلوب بسند معتبر از حضرت علی بن محمد
 علیها السلام منقول است که اول کسی که گسل ترا زد باخت شیب پیغمبر علیه السلام بود که بدست خویش
 شیب پیغمبر علیه السلام بود که بدست خویش باخت دوم آن حضرت کیل نمودند و حق مردم را با ماست و او
 میگردند و از آن پس بگم کردن کسل برداختند و از میزان سرفقت نمودند لاجرم بیای زلزله دچار شدند
 تا هلاکت پیوستند

اول کسی که گسل ترا زد

در اوصاف این

در باب
سنت مؤمنان
فان

ذکر بعضی کلمات امام زین العابدین علیه السلام در خلق و صحبت مؤمن و
 مسلم کافر و منافق و اوصاف و علامات مؤمن و مسلم

در اوصاف کافی از حضرت سید ثواب قضای حوایج مؤمنین و مسلمین
 قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْبَنِينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبْدَانَهُمْ وَخَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينِكَ
 الْعَلِيِّ وَجَعَلَ خَلْقَ أَبدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَخَلَقَ الْكُفَّارَ مِنْ طِينِ بَيْتِ بْنِ مَرْيَمَ وَ
 أَبْدَانَهُمْ وَخَلَقَ بَيْنَ الطَّيِّبِينَ قَبْلَ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَيَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَهِيَ تَابِئُ
 الْمُؤْمِنِ السَّيِّئَةِ وَمِنْ هُنَا يَصِيبُ الْكَافِرَ الْحَسَنَةُ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحْتُنُّ إِلَى مَا خَلِقُوا مِنْهُ
 وَقُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحْتُنُّ إِلَى مَا خَلِقُوا مِنْهُ بِنَهْيِ تَعَالَى لَنْ تَمِيرَ لَنْ تَمِيرَ لَنْ تَمِيرَ لَنْ تَمِيرَ لَنْ تَمِيرَ

ربع دوم از کتاب مشکوٰه لادب ناصری

۸۵۱

بچاره کرد و شاهد جهان را در آغوش نتواند بسبب سستی بنیه و همانست وجود و خواری نهاد و هم دل از ارتقا بجا
محرورم میگردد و بر باره معاصی نشستن نتواند پس دین تمامی و زهد فرو شیر ادا نمیکند و دنیا و شتهای
ناروا میگرداند و یکسر مردمان را بشکامای خویش دستخوش فریب و فسون نماید و چون بر مالی حرام و خواسته او
دست یابد بی پروایتا ز دو میر باید و خویشتر در آن فرو میاندازد و اگر نگیرد که چون حال حرام دست یافت
و خود داری میروند شاید که بر کردارش بر قناریش چار فریب گردید چه شهوات و خواهشهای کسان کیان
نیست زیرا که بسیار افتد که شخص از مال حرام هر چند بسیار هم باشد بیک کنار رود و لکن نفس خویش را بر حرام
دیگر باز دارد و اگر بکران گردید که از این جمله نبردان صحن آرزو چشم طمع دنیا فرو بندد و همچنان در حال کرد
خدیتش غره نرود تا گاهی که خرد و کردارش نیک نگردد و باز آیش بسیار بد باشد که اینچنین را بجلد فرو گذارد
تا او را عقل استوار و خردی سرافراز نباشد و آنچه که بی دانشی فادانی بفساد میافکند از آنچه بعقل و دانش
خویشتر با صلاح میآورد افزون باشد و اگر عقل او را همین و خردش را استوار کنی و دیدیم هم بفریب آید
نگیرد تا گاهی که باز آید که چون هوای نفسانی بروی آختن که آید استیاری عقل استوار بر گردن آید
میگردد و شهوات نفسانی غان اختیار و زمام اختیار از کفش بیرون میکند و هم محبت و میل او در ریاستی
باطل و مطاعیت در خلق جهان چون است و زهدش را بجلد چون چه در میان مردم گردوی هستند که زبان کار برد
سرای باشند و دنیا را محض دریافتن دنیا ترک میثوند یعنی از کمال عشق و شوق بدینا در دنیا بد میوزند تا باین
تذویر بدست آرد و هزار تبه بر آرد دست نگذارند و این مردم لذت باست و اعتبار و مطاعیت نزد مردمان از نسبت
حلال لذت اموال برتر میثارند از این روی تمام نعمت و اموال را برای تحصیل باست و بزرگی و درخت
افتخار و اعتبار این دنیا که خداوند فرود میگذارد و بجلد از پس این بیان امام علیه السلام فرمودند که شخص است
مبارک است که چون با وی گویند از خدای برترس در غیرت و حقیقت جانیت فرو میگردد و با نیک ترکیب گناهی گردید
که از آتش هم ترس داده اند و محض خدا و بجهت آن اشتغال باید پس کافی است او را در وزخ برتری
او بد فرشتی است آتش نیران برای او با بجهت چنین کس از روی جلد فساد و تشنه فساد جهان در بودی خواهی
و جهالت دست و پایی میگوید که شتری کور بر اهی روان کرده و مخنت با طلیه که ترکیب شود با علی در نه خاست
وزیان کاریش باز میرساند از این روی پروردگار قهار از طلب آنچه در کجایش قدرت و توانائی او است او را بگریز
و او را در جهالت طغیان او فرو میگذارد و بنوقت احوال میگرداند آنچه از خدای حرام کرده و حرام نیاید هر چه
خدای حلال فرموده است و هر چند از سوری که راجع بدین آیین و تکلیف است فوت شود پروا نگردد
و در بیغ نخورد که با هم که ریاست دنیوی که سرمایه تفاوت و بدبختی او که دیده برای او نیست و مسلم شده باشد
پس چنین مردم را موار و خشم و غضب خدای و لعنت آید و دوسرایی هستند و خداوند برای ایشان صوابی
خوار نمائند و همی فرموده اما مردم در دانه و شخص بیزارانه که جامع شرایط مردانگی و حاوی لوازم فرزندی و فوت
انگس میباشد که هوای و خواهشهای نفس خود را تابع امر خدای نماید و خواهی خویش را در رضای آید در هنگام
بکار بندد و آن لذت و خواری که در راه رضای حضرت باری بینه برای عزت ابدی از عزت دور روز باطل تر است

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ترشخار دوهم بداند که رنج و مشقتی که در این جهان کران کرد و محض تبعیت راه حق اورا بنیم جاویدان برخواهد
 بخواهد داشت و بان سرای و بان جان جاوید که بر کز پایان و کنگلی و فرسودی ندارد و میرساند و بداند که سرور
 بخت بی عدت که از متابعت خواستهای نفس هر کسش بدو بهره نیاخذد اورا برنج و عذابی که هرگز انتفاع و نفعی
 ندارد و چارسیگر داند پس چنین کسی نیکو و سعادت مند مرد است بدو توسل و بندگی که دعای او از درگاه خالق هر
 دماه باز میگردد و بسنت او پیروی کنسید و بوجود او بخت باری توسل گردید چه هر چه بخواهد روا میشود
 در طلب خود غائب و خاسر نمیگردد در کتاب کافی از ابو حمزه از علی حسین عیبا سلام مطهر است
 الْمُؤْمِنُ يَصْمِتُ لِيَسْمَعَ وَيَنْطِقُ لِيُعْطَى لَا يَجِدُثُ أَمَانَةً إِلَّا حَقًّا وَلَا يَكْفُرُ شَهَادَةً مِنَ الْبَعْدَاءِ وَلَا
 يَقُولُ شَيْئًا مِنْ الْحَجْرِ بِنَاءٍ وَلَا يَتْرُكُهُ حَيَاءً إِنْ زَكِيَ خَافَ ثَمًّا يَقُولُونَ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا لَا يَعْلَمُونَ لِأَقْرَبِ
 قَوْلٍ تَنْجِيهِهُ وَيَخَافُ إِحْصَاءَ مَا عَمِلَهُ بِعَيْنِ صِفَتِ وَعَادَتِ وَطَرِيقِ وَشِمْتِ مَرْدِ مُؤْمِنٍ أَنْتَ كَرِهُتَ أَنْ يَخْتَلِعَ
 مَكْنُتُ خَامُوشٍ أَوْ لَوْ نَعْمَ كَيْتَابًا مَا أَشْرَدْنَا وَآخِرُ مَخْطُوبٍ بَانِدِ وَكَأَيِّ سَخْنٍ كُنْدُ كَرَامِي
 و سعادت و دین و برادران دینی او سود مند باشد و امانت کسان را خواه قولاً یا اسراراً یا جز آن محض خوش
 دخواهش دوستان خویش با ایشان در میان نگذارد و اگر شهادتی در حق کسی لازم باشد و او را
 سود مند کرد و اگر چند از وی دور باشد دشمن مستور باشد پوشیده ندارد و از روی نیاید خود نمائی بیسجاری
 خیر روی نیاید یعنی نیتش در اعمال خیریه خالص باشد و جز رضای خدا بخوید و بهم بسبب شرم و حیا از عمل
 خیر روی برتابد چه چیا در دین نیست اگر او را ثناء و تجید نمایند سخت در بیم شود و از آنچه از وی صدق یا سیرت
 از صدق در محامد و محاسن او بر زبان آورند و ندانسته او را موصوف دارند در حضرت خدای استغفار جوید
 از سخنان جاهلانه که بیرون از علم و دانش او استنسیب گیرند بشهر و نشود و از احصای اعمال خود بهره بیناک
 باشد چه میداند کردار او بچند در نامه عملش ضبط میگرداند اما نمیداند حسناتش چون و ستیانش چند است
 و دیگر در هفتم بجا را لا نوار و کتاب تحف العقول از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در اخلاق
 نؤمن سطور است إِنَّ مِنَ آيَاتِ الْإِنْفَاقِ عَلَى قَلْبِ الْإِقْتَارِ وَالنُّوسَعِ عَلَى قَلْبِ التَّوْبِ وَالنُّوسَعِ وَالنُّوسَعِ
 النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَابْتِدَاءَهُ إِقَامَهُ بِالسَّلَامِ بدستیکه از علامات و اخلاق و خوی مؤمن است که بعد
 استطاعت و نیروی بضاعت انفاق نماید و بیرون از اندازه و محابا کار نکند و بکجایش وسعت توسع
 پردازد یعنی باسراف و افراط نباشد و بار دامن در خویش نصف و عدالت باشد یعنی خود را برایشان
 ترجیح ندهد و آنچه بر خود پسندیده دارد و برایشان باز پسندد و هر چه ناستوده داند از بهر ایشان خواهد داد
 فرستادن سلام برایشان سبقت جوید و کبر و برتری نخوید در کتاب ارشاد القلوب از علی بن حسین
 عیبا سلام مروی است الْمُؤْمِنُ نَطَقَهُ ذِكْرٌ وَصَمْتُهُ فِكْرٌ نَظَرُ الْعَيْنِ يُعْنِي مَرْدِ مُؤْمِنٍ چُونِ مَخْنُ كُنْدُ هَبِيَا
 خدای نیاید آوردن این در بهنای است و چون خاموشی باشد همه در فکر در غفلت خدای و مصنوعات خلق
 دوسرایی و حساب نفس خویشش و تدارک سرای بقا و رستنی است و چون نظر کند نظاره بهش همه عیبها
 و عورت از مخلوقات و جلال و کبرای خالق از زمین و سموات و کوششهای کونا کون و نمایشهای زکار کند

و صفات آن

اینها در صفات آن

اینها در صفات آن

رج دوم از کتاب شکوه الادب ناصری

این سراچه پرافات و بیانات است پس در گفتن و خاموش بودن ذکریدن و بهر حالت که اندر باشد ما جور است
 و دیگر در کتاب صفات از طاووس بن لیثان مرویت که از علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم فرمود چنانچه
 که علامت شخص نبوت است عرض کردم یا بن رسول الله انعم الله علیک بحیث فرمود **أَلْوَدَّعَ فِي الْخَلْقِ وَالصَّدَقَةُ**
فِي الْقَلْبِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَالْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَالصِّدْقُ عِنْدَ الْخَوْفِ نخست اینکه همیشه در کار و کردار
 در میان مردمان در خوف و در و پرهنر و حسیاط باشد **بِإِذْنِ الْكَرِيمِ** اندک باشد از تصدق کناری بخوبی دیگر اگر هر صفتی
 بروی چنگ در افکند در احتیاجش صبوری و شکیبائی رود چهارم اینکه چون در چیزی غضبناک کرد و بجهل و بردباری
 کار کند بچشم اگر چند از مخالفان ترسناک باشد از صدق و راستی سخن حق برکنار نکند و این بسبب خویش است مخلوق
 بکذب و دروغ سخن نکند و سخا خالق را برضای مخلوق خریدار نشود و دیگر در بحار الانوار و تحت القبول از حضرت امام
 زین العابدین صلوات الله علیه است که **الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعَائِهِ عَلَى مَلَأَ شَيْئًا أَنْ يَدُخَّرَهُ وَإِنَّمَا أَنْ يُجَلَّ لَهُ وَلَدًا أَنْ**
يُدْفَعُ بِلَاؤُهُ يَوْمَئِذٍ أَنْ يُصِيبَهُ یعنی دعا نمودن از سه حالت بیرون نیست یا برای سرای آخرتش از خیر و شود یا بزود
 مستجاب بگردد یا باینکه میخواست او را فرود گیرد از وی باز میسر آید یعنی در هر صورت نیز دعای او برسد
 استجابت کارگزار است در کتاب بحار الانوار در جلد پنزدهم از حران بن عیین از حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام مطرو است که حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در سرای خویش جلوس کرده بنام
 بانک قریع الباب جماعتی برخواست آنحضرت فرمود اینک بر در کسیت عرض کرد جماعتی از شیعیان تو
 آنحضرت خان بشتابست بافت که نزدیک همی بود و فرود آمد چون در را بر کشود و برایشان نظر فرمود باز کردید
 و فرمود **كَذَّبُوا فَأَبَى التَّيْمُ فِي الْوُجُوهِ أَنْ أَثَرُ الْعِبَادَةِ أَنْ سِيمَاءُ التَّجْوِدِ أَيْمَانَاتٌ مَتَنَا يُعْرَفُونَ**
بِعِبَادَتِهِمْ وَشَعْنَهُمْ قَدْ قَرِحَتْ مِنْهُمْ الْأَنَافُ وَدَوَّرَهُ الْجَاهُ وَالسَّاجِدُ خُصَّ الْبَطُونِ ذَبَلُ
الْإِنْفَاءِ قَدْ هَمَّجَتِ الْعِبَادَةُ وَجُوهَهُمْ وَأَخْلَقَ اللَّيَالِي قَطْعَ الْهَوَا جَرِحَتْهُمُ الْمَسِيحُونَ إِذَا سَكَتَ النَّاسُ وَالْمُصَلُّونَ
إِذَا نَامَ النَّاسُ الْخُرُوجُ إِذْ فَرِحَ النَّاسُ یعنی دروغ گفتند که خود را در شمار شیعیان پیروان ما خوانند چه اگر شیعیان
 باشند پس کجا است روغ و نشان و اثر خیر و عبادت در دیدار او کجا است علامت و سیمای سجد یعنی اگر شیعیان
 اثر عبادت و داغ سجد در پیشانی و چه برایشان نمایان بود بهمانا شیعیان ما شناخته میشوند بعبادت ایشان
 و خشکیدگی پوست و جلد ایشان و فرجه منی ایشان چه از سجد سجد است و تپهای روی و محل سجد ایشان
 از کثرت سجد و عبادت محل سجد ایشان فرسوده و زاپیر و تپها شده باشد و شکم امی ایشان از روزه داشتن و
 کسکی و قناعت و رزیدن بر پشت چسبیده و لبهای ایشان خشک گردیده و چهره ایشان از کثرت عبادت
 نصارت یافته و صفای صورتهای ایشان دیگر کون شده باشد یعنی رنگهای ایشان پریده و چهرهای ایشان
 از رنگ طبیعی گردیده باشد و از شب زنده داری و بیداری بدنهای ایشان لاغر و نزار شده باشد چون مردمان
 خاموش و ساکت باشند ایشان به تسبیح خدای شغول باشند چون در خواب روزه بنهار خدای برپای
 شوند و در بنکای یک مردمان و شادان هستند ایشان از بیم خدای و عواقب آنرا می در اندوه انداختند
 و تعظیم لبران سید ششم بجای علی بن احمد در سوره مبارکه صفات مطرو است که مروی در حضرت علی بن حسین

بنام خداوند

عنه

در عبادت شیعیان

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

علیها السلام عرض کرد باین رسول الله انما من شیعکم الخ اص فقال له یا عبد الله فاذا انت کا برهیم
 الخلیل علیه السلام انا قال الله تعالی وان من شیعیه لا یزیمم اذ جاء ربه بقلب سلیم فان کان
 قلبك كغلبه وهو ظاهر من الغش والغل والالا فانما لان عرف انك بقولك كاذب فيه فانك
 تبلى بفاع لا یفارقك الی الموات و جذاه لیکن کفارة لیکذبك هذا ای پسر رسول خدای من از
 شیعیان فالص وخلص شما هستم فرمود ای بنده خدای با این عوی که تراست پسر تو مانند ابرهیم خلیل علیه السلام
 هستی که خدای میفرماید از شیعیان او ابرهیم است کا میگه با قلب سلیم در حضرت خداوند علیم در آمد یعنی خبر
 آنکه صاحب ربه قلب سلیم باشد مانند ابرهیم خلیل دارای این عوی تواند بود و اگر ترا این منزلت و تربت
 این قلب سلیم نیست پس اگر صاحب قلبی مطهر از فتن و عشن باشی ممکن است در زمره شیعیان باشی اگر چه
 دارای این قلب نیز ندانی و بدروع و نفاق باین دعوی سخن کرده باشی بمحض فاجح و یا جذامی که تا باین روز کار پرا
 باشد که فتن شوی تا کفار این کذب تو کرد و از آنچه بیخ چنان میرسد که این شخص بیرون از نفاق بوده چنانکه خبر
 دیگر از امامی دیگر با شخصی منافق دیگر نیز چنین روایتی باین تقریب وارد شده و امام زین العابدین علیه السلام در
 این حدیث دو مطلب میرساند یکی از اخبار باطن شخصی دیگر باز نمودن رفت مقام تشیع را که چگونه پیغمبران بزرگ
 ادراک آن مقام آرزو میرفت و دیگر در سجارا لاناوار و سخن العقول از حضرت علی بن احسن صلوات الله علیهما در
 سلم مطور است ان العرفه بکمال دین المسلم ترک الکلام فیما لا یعینه وقلته مزایه و حمله و صبره
 و حسن خلیفه یعنی معرفت یافتن بکمال دین مسلم یعنی اینکه این دو مسلم در دین خود کامل است چند چیز است که
 آن است فرو که نشستن سخن را ندن در چیز که فایده و مقصودی در آن نیست و هفت عداوت در زین و تشیع
 دو فور علم و صبر و استودکی خوی و خلق دوست و دیگر در جمله بفرجه سجارا لاناوار و سخن العقول و مجموعه در امام از
 حضرت امام زین العابدین مطور است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود ان المؤمن لا یصبح الا خائفا
 فان کان محسنا فلا یبسی الا خائفا وان کان محسنا لا یته بین امرین بین وقت قد مضی ما یدرک الله
 صانع به و بین اجل قد اقرب لا یدری ما یصیبه من الهلکاء الا و قولوا خیرا و اعلموا به فکونوا من
 اهله صلوا ارحامکم وان قطعوا کفر و عودوا بالفضل علی من حرمکم و اذوا الامانه من انفسکم و اولوا بعد
 من ظاهدتم و اذ حکتم فاعلموا انی شخص نمون که از صمیم قلب و عین خاطر بخدا و روز جزا ایمان دار و جز ترسنا کن
 نیکند اگر چند نیکو کار باشد و بفرمناک شامگاه نمی بیند اگر چند با کردار نیک و حسن باشد چه در اسیان دو وقت
 دو هنگام انداست که هر کس با این حال دچار باشد نباید حزم و آسودن بشیند و بی بیم و خوف باشد کوقت آنست که از
 روزگار شش پری شده و بیسج نمیداند خدای قاهر قادر با او چه معاملت فرماید وقت دیگر زمان اوست که همی پایا
 می رود و همیشه نزد یک است نمیداند او را از نوازل بکات و حوادث بیات چه پیش بیاید پس همیشه و تنبه
 باشد و سخن بخیر بگذارد و کار بخیر پای برید تا از اهل خیر بشمار رود و صلوات رحام و غیثا ندان بگذارد اگر چه تابان
 خوشبندی بکشد و بر قسلسه فرونی بر آنکه شمارا محروم دبی بهره داشته اند خوی و شیعت جوئید و امانت ا
 تا آنکه شما برای خطا انست نویسنده شمرده اند با کرده اند و با هر کس عهد و پیمان استوار ساختاید بی پای و بی

بعضا در حدیث

بعضا در حدیث

بعضا در حدیث

بج دوم از کتاب مشکوٰۃ الابدان ناصری

سپهر کار حکومت گذارید بعد از نصف کوشید در مجمع المعارف مطهر است که حضرت سید سجاد علیه السلام فرمود هر کس یک حاجت مردی نموسن و ابر آورده نماید از تحت بجاخت خدای تعالی پروا خود حاجت خدا بر او کرده است و خدا صد حاجت او را در او آنگذرد که یکی از آنها بهشت باشد و هر کس نی با وی تزویج نماید که با وی انس بگردد خدای در تنهایی و وحشت قبر مونس او عطا فرماید که در صورت محبوب ترین امشش وی انس کرد و موکند با خدای که بر آوردن حاجت نموسنی در حضرت خدای از روزه و شستن دو ماه پی در پی یا اعتکاف در زیدن آن دو ماه در مسجد الحرام محبوب تر است و نیز در آن کتاب تقریبی از آن حضرت مطهر است که هر کس اندوهی را از او برگیرد خدای تعالی غمهای قیامت را از او بردارد و هر حدت و شدت که رسیده باشد و هر که سوار کند او را خدایش تا بهشت محشر گرداند و فرشتگان با او محرم مباحات نمایند در کتاب جلد المتقین مطهر است در ضمن حدیثی که از حضرت امام زین العابدین در باب مراعات نموسن رسیده است که هر که نموسنی را در حالتی که عریان باشد جامه پوشاند از بلا ایوسته در ضمان خدا باشد تا از آنجا ستاری برای نموسن باقی باشد و هر که نادمی بود خدایش از غلمان بهشت قادی بدد و هر کس مرده نموسنی را کنن کند چنان باشد که او را از ابتدای ولادت تا بنگام وفات جاکی کرده باشد و هر کس نموسنی را در حال رجوعی عیادت کند ملائکه از هر سو او را فرو گیرند و گویند خوشا بحال تو و گوایا در برای تو بهشتی است از آنجا که در آنجا است که هر که را جائه افزون از حاجت باشد و بداند که برادر نموسن با او نیاز مند است و او را ندید خدا او را در امر نکون در آتش جهنم در آنگذرد و هر کس شکم خود را میسردارد و نوزاد او نموسنی باشد که سنه خدای تعالی با ملائکه فریاد که او میسیرم شمارا بر این بنده که من را در فرمائی کردم و او نمردم نمود و اطاعت دیگران و رزید بداند که او را بعل خود در آنگذرد و هر کس نیا مرزم در اصول کافی و امامی شیخ صدوق علیهما الرحمة از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در صفت منافق مطهر است ان المنافقین یبغی و یبغیهم و یامر بما لا یأبى و اذا قام الی الصلوة اعترضوا بینه و رسول الله و ما الاغراض قال الالغاث و لذار کعب ریح و اذ اسجد تقرأ ذی اجلس شغری میوی هه العشاء و کفر یعم و یضج و هه التوم و کفر یعم از حدیث کذبک و ان وعدک خلفک ان انتمه خانک ان قیلنا لعلنا لکنه منی مردم منافق دیگران را از کارهای مستود نمی کنند لکن خود نموی پذیر نشوند و از امور مستوده روی بر تانند و مردمان را بان کار یا که خود عامل نیستند و مان دبند شما بازور و زه و زکوة و سایر تکالیف شرعیه مردمان را دلالت و نصیحت گویند لکن خود که در حکایت نکرند چون برای اقامت نماز پای شود و اعراض جوید سائل عرض کرد اعترافی چیست فرمود الالغاث بدیدر چیزه و امورات و چون پشت بر کوع خم دهد مانند کوسپند و شتر زانو رود و چون سر بسجود آورده مانند غرابی که سقا در خری زند و زود بردارد از سجده سر بر گیرد یعنی طول سجودش در حضرت سجود چندان بیدر کند باشد و اینها نشود بلند دارد در روز را باینکه صائم است بشناسگاه رساند و بیسج اندیش خرم صوم طعام عشاء در روز و در روز و با او نماید و غیر حضرتی اندیش ندارد و حال اینکه چون کا دو گو نغذ بخورد و در بنجته و شب را بهیچ وجه در عبادت عطا معانی پیدا نبوده است که تراب استانی حدیث را ند سخن بدو بخ گذارد و اگر بعد و بیشترانی پان سپار

در تفسیر مشکوٰۃ الابدان

در وصاف منافق

در تفسیر مشکوٰۃ الابدان

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

در زمان حج

بر خلافش چهره کشیده اگرش در پی می این شماری با تو بخت رود و اگر از روی بر تابی و مجبور و پوشیده
از تو خست کند آنچه تو را شایسته نیست و ترا خوش آیند نباشد از تو باز گوید در جد چهار و پنجم چهار لایحه ای است
که ابن عمر بانی از ابو اظفیل از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کند که فرمود مردی در خدمت پدرم علی بن حسین
سلام الله علیه آمد و عرض کرد ما ما این عباسی که تمامت آیت کلام مجید و آیه است
که در چه روز نازل شده و در باره که ام کس نزول یافته است پس آنحضرت با آن مرد فرمود از ابن عباس پرسش کن که
حق چه کس این آیت مبارک نازل شده و من کان فی هذه آتی فهو فی الاخر و اعنی و اصل سیلا و در باره که ام کس
شده و لا یفعلکم نفعی ان اردت ان ارفع لک من کان یوفی ان یغوی یکون و در حق چه کس نزول یافته یا اثنا الذین
امنوا الصبر و الصابروا و الصابرون پس فرمود از ابن عباس شد و از وی پرسش گرفت ابن عباس گفت دوست همی دارم که کمتر
کز این پرسش ما مورد داشته این روی در روی کنی تا از وی از کیفیت عرش پرسش کنم که خدا پیش از این فرمود
چگونه چون است پس آن مرد بخدمت پدرم امام زین العابدین سلام الله علیه باز گشت پدرم با وی فرمود آیا این
عباسی از آن آیات جواب ترا باز داد عرض کرد جواب ندا قال ابی لکن اجدک فیها یعلم و یؤدی غیر المذبحی
و لا النخل پدرم فرمود اما من ترا جواب باز دهم و در آن آیات بی بروی فرود آیدش و فرود می آید که سبک است
آن راه چون و چرانی نیست و از یکس با خود و تقبلس و غیرین از حقیقت نباشد پاسخ ترا باز گویم اما قول خدا
من کان فی هذه آتی فهو فی الاخر و اعنی و اصل سیلا یعنی هر کس در این برای دیده طلبش از فرود آیدش ایان
بما یک باشد در آن برای نیز کور و از جا داده بدایت مجور است در باره این عباسی پرسش نزول یافته است اما قول خدا
تعالی و لا یفعلکم نفعی ان اردت ان ارفع لک من کان یوفی ان یغوی یکون در شما سو و مند خفته اگر خواهم شما را
اندازد و نصیحت فرایم در باره پرسش نازل شده است و اما آن آیت مبارک که دیگر در حق پسر او و در باره ما نزد
بنی یا اثنا الذین امنوا الصبر و الصابرون و الصابرون و الصابرون پس هر جواب این آیت شاز رفت و نیز شاز
شد که آیه شریفه و لا یفعلکم نفعی در باره عباسی پرسش نزول یافته است بجز امام علیه السلام فرمودند و لا یفعلکم نفعی ان اردت ان ارفع لک من کان یوفی ان یغوی یکون
و لا یفعلکم نفعی ان اردت ان ارفع لک من کان یوفی ان یغوی یکون در تو صیغ عرش است که از این پس
انشاء الله تعالی بدان اشارت رود و شری باز بنماید و بعد از آنکه میفرماید و لیس قداء هذا مقال لقد طبع الحار
لقد طبع الحارین فی غیر مطیع اما ان فی ضلیه و دینه قد ذریت لئلا جهنم فخرجون اقواما من
دین الله و یصنیع الارض بدماء افریح الی عمل نهضتک الفرائح فی غیر وقت و تطلب غیر
مذوب و یربط الذین امنوا و یصبرون و یصابرون حتی یحکم الله بئنا و هو خیر الحاکمین
مانا در این حدیث شریف پاره اختلافات است و هر صورت کلام امام علیه السلام دلالت بر این دارد که مستور است
در آیه شریفه کوری قلب است نه کوری چشم زیرا که در استانی که از کوری عباسی خریدند پس سینه بلکه عهده که در وقت
حقایق که فرموده حق نبی در حق زمان و احباب افتادند و ممکن است هر دو جنبه این آیه را ملاحظه فرموده باشد با اول
کسی که از این نسل این جماعت خروج نموده باشد یعنی از آن است این است بما که در باب مرابطه و نظاری که در
دولت فرید و احباب جان ما سریم پس کلمات آنحضرت علیه السلام من لا اله الا الله بنا بر حکم است یا زعم و کان

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

مناسبات
۸

وَالنَّهْلُ لَا يَنْفَرُونَ وَلَوْ حَسِبْتُمْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ فَاقِقُونَ مَا نَامَ لِدَالِكِ طَرْفُ عَيْنٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَحْيَالِ الْجَبْرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَزَّةِ الْقُدْسِ
 در بیان حال بن عباس و سخن او در باب عرش اشاعت شد که از حدیث شریف را آنحضرت بشخص سائل بیان فرمود
 با بجهت سیف زاری عزوجل عرش چهار گوشه بیا فرید پیش از آنکه عرش بیرون از سر چیز بیا فریده بود و آن
 نماز اول بود و م قلم سوم نور بود و عرش از انوار مختلفه بیا فرید جمله این نور و فروزی اخضر و فروغی بزرگ است که
 که حضرت و بنبری از وی حضرت جوید و نوری اخضر و شیدی زرد است که صفرت از آن صفرت و زردی از آن زردی
 کیر و نوری اخمر و در خشی بزرگ است که صفت از آن صفت طلبد و دیگر نوری سفید و روشنائی ایض است و آن نور انوار
 و فروغان فروغ است و روشنائی روز و فروغ نما از آن نور و فروغ دیدار شود و از آن پس که یزدان تعالی عرش را
 از این انوار مختلفه و فروزی کونا کون نایس و نمون داد بر هفتاد هزار طبق متعزرفرمود و غلظت هر طبقه بمقدار
 اول عرش تا اسفل السافلین است و در تمام این طبقات بیس طبعی نیست جز اینکه با و از ای کونا کون و در تمام
 دیگر سان حمد و ثنائی ایزد شان را تسبیح نماید و تقدیس میکند و اگر یکی از زبانهای آنرا نخواست رود و بشنود
 چیز از آنچه در تخت آن میباشد بر آینه کوهها و شهرها و صنها را حراب میکرد و اندر دریا را فرو میکشاند و هر چه
 بیرون از خود است تباہ و هلاک نماید و عرش ایشست رکن است و هر رکنی را آنچه فرشتگان است که
 شماره ایش جز این در سبجان هیچکس نداند و آنچه خدا بر او در روز و شب بدون آنی ظفر و تعطیل تسبیح نماید
 و اگر احساس نماید چیز را از آنچه بر فراز آن است بسبب آن حالت و آن نیست در یک چشم برهزدن بر پای نبی
 ایستد و در میان آن احساس جبروت و کبریا و عظمت و قدس و بعد از آن علم فاصلاست و از این جهت
 تعالی نیست یعنی از این برتر مجال سخن و مقام تعالی نمی باشد و دیگر در کتاب التمام و العالم از حضرت امام
 صادق از پدر استوده گوهرش از جدا مجد شمس سلام الله و صلواته علیهم اجمعین مرویت که آنحضرت فرمود
 فِي الْعَرْشِ تِمْنَالٌ مَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ اللَّبْرِ وَالْجَبْرِ قَالَ وَهَذَا نَأْوِيلُ قَوْلِهِ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ الْإِعْتِدَانَا
 خَزَائِنُهُ وَلَنْ بَيْنَ الْقَائِمَةِ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ وَالْقَائِمَةِ الثَّانِيَةِ خَفَقَانِ الطَّيْرِ الْمُسْرِعِ مَسِيرِ
 أَلْفِ عَامٍ وَالْعَرْشُ يَكْتَبِي كُلَّ يَوْمٍ سَبْعِينَ أَلْفَ لَوْنٍ مِنَ النُّورِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ خَلْقٌ
 مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا فِي الْعَرْشِ كَلِمَةٌ فِي فَلَاةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَلَكًا يُقَالُ لَهُ خَزَائِيلُ
 لَهُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ أَلْفِ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ خَمْسًا مِائَةَ عَامٍ فَحَظَرَهُ خَاطِرُهُ هَلْ فَوْقَ الْعَرْشِ شَيْءٌ فَذَكَرَ
 اللَّهُ تَعَالَى مِثْلَهَا أُخْرَى فَمَكَانٌ لَهُ سِتٌّ وَفَلْتُونَ أَلْفَ جَنَاحٍ مَا بَيْنَ الْجَنَاحِ إِلَى الْجَنَاحِ خَمْسًا مِائَةَ
 عَامٍ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَيُّهَا الْمَلِكُ فَطَارَ مِقْدَارَ عَشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ لَمْ يَبْلُغْ رَأْسَ قَائِمَةٍ مِنَ الْقَوَائِمِ الْعَرْشِ ثُمَّ
 ضَاعَفَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْجَنَاحِ وَالْقُوَّةِ وَامْرَأَةً أَنْ يَطِيرَ فِطَارَ مِقْدَارَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ عَامٍ لَمْ يَبْلُغْ رَأْسَ قَائِمَةٍ فَوَحَى اللَّهُ إِلَيْهِ
 أَيُّهَا الْمَلِكُ لَوْ طِيرْتَ إِلَى نَفْحِ الصُّورِ مَعَ أَحْبَابِكَ وَفَوْقَكَ لَمْ تَبْلُغْ إِلَى سَائِغِ عَرْشِي فَقَالَ الْمَلِكُ سُبْحَانَ رَبِّي
 الْأَعْلَى فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَسْجِدَ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْعَلُوهَا فِي جُودِكَ
 یعنی نامت آنچه خدای تعالی از صحرای دریا اینی مخلوقات خالی و آبی بیا فریده صورتش در عرش خود
 و این است تا و بیل نبل خدای تعالی که بفراید بیس چیز نیست جز آنکه خراب آن نزد ما باشد و غلظت دو

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

در کشته تماشایین طبقات آسمانها و زمینها در کام و دهنش چنان صغیر نماید که یکی کو چکت در بیابانی بس کشد و
 دو وسیع با بجه خدا می تعالی بآن جمله خطاب فرمود ای بندگان و پرستندگان من عرش مرا حمل کنید تا من
 فرشتگان خواستند عرش بیزد از برابر گیرند و از حمل عرش بلکه جنین آن چاره ماند پس بیای عرش در برابر
 از آنجمله یک فرشته بیا فرید تا شماره ایشان دو چندان آن بود که شد و این جمله نیز بر حرکت عرش نیروی
 خداوند قادر در برابر هر یک از آنان ده ملک بیا فرید و همچنان این جمله نیز بر خیش عرش قرار گشت تا آنکه خداوند قادر
 هر یک از آن فرشتگان شمار تماست آنها فرشته بیا فرید و این جمله باین گزشت و عدت نیز بر حمل عرش حضرت است
 قدرت نیافتند پس عرش را عرش با جلا آنان فرمان داد تا این کار را بگذرد و توانائی احدیت خود عرش را بر
 از آن پس بیست تن فرشته از جمله آن فرشتگان فرمان کرد که شاعر من احمل فایده عرض کردند ای پروردگار ما
 با همه این خلق کثیر و جم غفیر توانائی برداشتن عرش اندیشیم اکنون چگونه ما هست نفر بیرون از این کروان کرد
 انبوه انبوه احتمال عرش را بر زمین و مند شویم خداوند عزوجل فرمود از این روی که منم خداوندی که دور از
 بندگان را ذلیل و شدید را خفیف و دشوار را آسان کرد و نم و آنچه خواهد هم چنان کنم در هر چه اراده فرمایم حکم میرم شمارا
 کلماتی می آسوزم تا بگویند و بسبب آن حمل عرش بر شما آسان افتد عرض کردند آن کلمات چیست فرمود بگویند
 بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العزیز و مستی است علی محمد و آله اجمعین پس آن کلمات
 مبارک را بگفتند و عرش را حمل کردند و آن عرش را که اهل مشاهده و دانش ایشان چنان سبک و خفیف گردید که گویی
 بر شاه مروی با صلابت و جلالت و قدرت و قوت روئیده باشد پس عرش را عرش با ساز زایشگان فرمود عرش
 را با این بیست ملک باز گذارید تا حمل نمایند و شما در هر چون عرش طواف گیرید و تسبیح و تحمید و تقدیس من بر او از بندگان
 خداوند بیکر قادر و نیرومندم بر آنچه دیدید و بر هر چیزی قادر و توانا هستم و دیگر در کتاب توحید صدوق علیه الرحمه در باب
 جل جلاله از آن حضرت مستی است علیه و آله در پاسخ زینب عظمی را مبطور است که زینب عظمی عرض کرد در این حضرت
 حسته ام تا از عظمت خدا می پرسش کنم فرمود جل جلاله بزرودی از پارا این سلسله تورا حدیث پس گفتم فرمود تا
 این زمین و آنچه بر آنست نسبت بآن زمین که زیر این طبقه است چون طبقه اکثری است در بیابانی پس کشاید
 و بیرون از هر یک چون گیاه و این دو طبقه زمین با آنچه در روی هر دو میباشد نسبت باین طبقه در بیابانی و بی
 کشاده است با آنچه بر زمین است زمین سیم یعنی هر سه طبقه با آنچه بر آنست نسبت باین طبقه چهارم و بیست و چهارم
 و بر آن سه طبقه است نسبت باین طبقه پنجم و بیست و چهارم است نسبت باین طبقه ششم و بیست و چهارم است نسبت
 ششم و بیست و چهارم است نسبت باین طبقه هفتم و بیست و چهارم است نسبت باین طبقه هشتم و بیست و چهارم است نسبت
 بیابانی وسیع و بزرگ باشد یعنی هر طبقه از طبقه دیگر آنچه بزرگتر است که طبقه فوق نسبت باین طبقه
 طبقه در میان بر کشاده بیابانی است و چون آن حضرت بیان ارض بنتم را نمود این آیت مبارک را خوانست و فرمود
 خلق سبع سموات و بین الارض سملین و این بیست طبقه زمین و آنچه در آن و هر چه بر آنست تا ما بر پشت خردی
 ای خدایا بر آنست مانند طبقه است در بیابان پهن و وسیع و این خردی سس ای کمال در شرق و یکبال در مغرب و دو
 بالشتن دنیای ارض واقع است و این بیست طبقه زمین آنچه در آن و آنچه بر آنست بر فراز آن بسکلی که بر آنستند

این فرشته است که عرش را حمل کرد
 و این عرش را بر زمین نهادند
 و این عرش را بر زمین نهادند

ربع دوم کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

بتابه حلقه در بیابانی پهن و وسیع باشد و این طبقات هفت گانه در آن خروجی و این صخره و آنچه در آنجا و هر چه بر آنست
نسبت بان ماهی که اینجمله بر فراز آن واقع است مانند حلقه است در بیابانی پهن و در آن هفت طبقه زمین و آن خروجی
و آن صخره و آنجوت نسبت به بحر منظم و دریای تار و سیاه چون حلقه است اندر بیابانی بر کشاده و این هفت طبقه
خروجی و سنگ ماهی و دریای تار یک نسبت به هوا چون حلقه در بیابان وسیع است و این هفت طبقه و خروجی
و صخره و دوجوت و بحر منظم و هوا نسبت به بزمی یعنی کل نمناک بمنزله حلقه است در بر کشاده بیابانی آنگاه این
آیت مبارک تلاوت فرمود که **لَمَّا فِی السَّمَوَاتِ وَ لَمَّا فِی الْأَرْضِ فَمَا نَتْمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَىٰ** پس از آنجمله قطع شد
یعنی از ما تحت الثری سخن فرمود و فرمود و این هفت طبقه زمین خروجی سنگ ماهی و دریای تار یک و هوا
ثری و آنچه بر آن و هر چه در آنست اینجمله نسبت باسمان چون حلقه نسبت به بر کشاده بیابان است و اینجمله و
آسمان دنیا و آنچه در آن و هر چه بر آن است نسبت بان آسمان که فوق آنست چون حلقه در پهنای بیابان است
و اینجمله تا است و این دو آسمان نسبت باسمان سیم چون حلقه میان بر کشاده زمین اندر است و این سه آسمان و آنچه
در آن و آنچه بر آنست نسبت بچارمین آسمان حلقه است در میان بر کشاده بیابان و بهمین حال و بهمین
نسبت است هر طبقه با هر چه در آن و بر آن است بطبقه دیگر تا آسمان هفتم یعنی آنچه شمرده شد از ثری تا آسمان
دینا و سایر طبقات آسمانها و آنچه بر این جمله در این جمله است نسبت بطبقه هفتمین آسمان چون حلقه است
نسبت به پهنای بیابانی و این هفت طبقه و هر چه در آن و آنچه بر آنست نسبت بدریای تار و هر چه در زمین چون
حلقه است در بیابان وسیع و آنست طبقه و بحر کفوف نسبت بجال بردمانند حلقه است در بیابان وسیع
آنگاه این آیت مبارک تلاوت فرمود **و نُزِّلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ مِّن بَرَدٍ** و این هفت طبقه و بحر کفوف
و جبال بر دشت نسبت به جبابهای نوز چون حلقه باشند در بیابانی وسیع و این حجب هفتاد هزار حجاب پرده است
که نور درخشش آنها چشمه را میر باید و اینجمله و هفت طبقه آسمانها و بحر کفوف و جبال برده هوا و جبابهای هفتاد
هزار گانه نزد آنها و آنکه دلها در آن با پریشان و تیره و درو می شود چون حلقه است در بیابانی وسیع و هفت طبقه و
بحر کفوف و جبال برده هوا و این جبابها نسبت بکرتی چون حلقه است در بیابان وسیعی پهن و آنگاه این
آیت مبارک قرائت فرمود **و وسیع کریشة السموات و الارض لا یؤده حنظلها و هو العلی الاعظم**
و این هفت طبقه و بحر کفوف و جبال برده هوا و حجب کرتی نسبت به عرش مانند حلقه است در بیابانی بر کشاده
و وسیع آنگاه این آیت مبارک تلاوت کرد **وَالرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ کَرِیْمٌ** و حل نمیکند ملاکه عرش را مگر کفوف لا اله الا الله
و ناحول لا قوة الا بالله اتم حروف بعضی هم رساند که در باب عرش و کرتی و عظمت و ارتفاع و وسعت آنها در کتب
اشیاء رو احادیث و تفاسیر احادیث و اخبار متعدد کثیره مختلفه آیات کریمه مشهور و ما ثور است چه برای این طبره
که مذکور شد و چه از این بر تر و غریب تر چنانکه هم اکنون که در نگارشش حول معادته منوال مام ما من صلوات الله
علیه نیز مشغول است پاره در نظر و بر حنی نگارشش همیرو و نیز تا ویلات بسیار در آنها شده گاهی از عرش و کرتی
علم و معرفت خواستند و گاهی بانبیا و او صیبا و گاهی بجه و غنی صلوات الله علیه و آله و علیهم الصلوات و گاهی
دو باب از ابواب غیوب یکی باب ظاهر و یکی باب باطن تعبیر فرموده اند و گاهی از جمله عرش یعنی جمله ثانی نیز است

تعبیر در باب عرش

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

۱۶۲

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و جناب خاتم النبیین حضرت امیر المؤمنین و حسین سلام الله علیهم تعریف و تامل نمودند
و هم حکماء و عرفا را در آنها تحقیقات است اما در او هم رفته و خلاصه حاصل مطلب چنین نظر می آید که چون خداوند تعالی
برای دریافت و فهمیدن بنی نوع انسان اغلب اشغال آیات و علامات را بر طبق مرییات و محوسات یا مضمورات
ایشان نمود و اینها را تا او نام و افعال ایشان بپارزد امور و اشیا را در جهت آن وسیله پاره مرآت و
سبیل تامل شوند و بسبب و عده و وعده و بجهت دیدن از آنچه شایسته نیست دوری و آنچه بایسته است تقریب
و چون بجهت عادت و معمول ثواب و عقاب هر کس قافله در ترقا هرگز از دیگران است منوب است و در اینجا
پادشاهان از دیگر طبقات نامس برتر و قافله هرگز از او امر و نوای میل حکومت ایشان و ثواب و عقاب با خدایا
ایشان و التماس و از آن سوی ظهور و نمایش و اجراء احکام ایشان باز در دستمان هنگام صعود ایشان بر کرسی
مملکت و عروج بر عرش سلطنت و تحکام دولت است و آثار و اسرار از ایشان از این دو اشکار می شود خدای تعالی
و تعالی که سلاطین جهان را بر جلال قدرت خود متر رفیع و ذات بسبب قدرت آن ذات از مکان محل و
تقریب موصوف نمیکرد و او را عرش و کرسی که متر آن ذات منزله از صفات ممکن بود باشد نیست لکن عرش
و کرسی برهشیا فی از آفریدگان خدای با صفات کماله ایزد و وسرای بود و مناسبت اطلاق می شود کرسی
و عرش بر معانی چند اطلاق می شود یکی اینست که هر دو جسمی بزرگ هستند و هر دو خداوند کریم این دو جسم عظیم
بر فراز آسمانهای هفت گانه می آفرید و از ظاهر اکثر اخبار چنان استغاد می شود که عرش از عظم از کرسی است
و از پاره اخبار چنان مفهوم میگردد که کرسی بزرگتر از عرش است و زعم حکما آنست که کرسی همان فلک ششم
عرش همان فلک هفتم است اما ظاهر اخبار که دلالت بر این نماید که این دو جسمی مرتفع و دارای قویم و ارتقا
است خلاف رای حکما را میسر سازد با می شود که عرش و کرسی را بجهت حدود و صفاتی تاویل نمایند که آن صفت
سزاوار عظیم و کریم خواهند بود در هر صورت چون بروز حکام و تقدیرات آینه از سوی عرش و کرسی و احاطه
کردن زمین و مقربین و ارواح پیغمبران و اوصیاء و عروج هر کس از خدایش تقریب میدهد بوسی این دو جسم
از ایزد سوی عرش و کرسی نام یافته اند چنانکه او امر و احکام و آثار سلطنت و عظمت پادشاهان کردن فراز از تخت
و تحکام ایشان اشکار و صحت مقربان حضرت در پایه تخت و سر بر حاضر و طایف می شود و نیز چون عرش و کرسی
بجسم از جمله مخلوقات جسمانی بزرگتر و انوار عجیبه و آثار غریبه در این دو جسم افزونتر از آنست که در سایر اجسام
ظهور یافته و دلالت بر این دو وجود و علم و قدرت و حکمت خدای سبحان از سایر اجسام بیشتر است لهذا باین دو نام
نامیده شدند و جمله عرش و کرسی در این برای و این عالم دنیوی جامع از فرشتگان هستند چنانکه کارش رفت
و در سرای اخروی یا ملائکه یا اولوالعزم از نبیاء و صیفا می از اوصیاء حامل خواهند بود و ممکن است که نسبت
جل عرش و کرسی با نبیاء و اوصیاء و انجاعت بطریق باز باشد چه قیام عرش در روز کار با برپسین بود و انبیا برین
و اوصیاء مرتبترین است و ایشان نزدیک آن و زبان گذاران باشند سعی دو تم علم است چه در بیشتر اخبار
عرش و کرسی بر علم اطلاق می شود چه نشاء ظهور خدای تعالی بر خلق خود علم و معرفت است و باین سبب بندگان
خود تجلی فرمود پس گویند عرش و کرسی علم خدای سبحان است و عالمان آنها پیغمبران و اولیاء صلی الله علیه و آله باشند

رَبِيعٌ دَوِّمٌ أَرَادَ كِتَابَ شَكْوَةِ الْأَدَبِ بِصَرِيحٍ

۸۶۳

زیرا که ایشان خلدن ان علم خدا می هستند در زمین و آسمان خصوصا آنچه متعلق به معرفت خدا می است معنی ششم
 ملک است چنانکه در خبریکه از خان بن سید از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه ثور است مذکور کرده است
 معنی چهارم جسمی محیط و جمیع آنچه در جوف است با جمیع آنچه خدا می خلق فرموده چنانکه صدوق علیه السلام
 در اعتقادات خود یاد کرده و از باره اخبار نیز استفاد می شود چه پیش خبری در زمین و آسمان و ما فوق آنهاست
 مگر اینکه بجز آیات وجود و علامات قدرت و آثار وجود و فیض و حکمت خدا می جل جلاله است پس جمیع مخلوقات و
 جلا آفریدگان همه عرش عظمت و جلال ایزد و اجلال است بسبب آنبار عارفین بصفات کمال خود جلوه می فرمایند
 معنی پنجم اطلاق عرش است بر هر صفتی از صفات کمالیه و جلالتیه خدا می سبحانه چه تا مست آن جمله است عظمت
 و جلال خدا می جل جلاله است و باین واسطه طور سجود بر بندگان خود بر حسب مقدار قابلیت و معرفت ایشان فله
 عرش العلم و عرش القدره و عرش الرحمانیه و عرش الرحیمیه و عرش الوحدانیه و عرش التزه چنانکه در خبر
 خان بن سید مذکور است معنی ششم اطلاق عرش است بر قلب انبیاء و اولیاء علیهم السلام و باین معنی
 چه قلب ایشان مستقر محبت و معرفت خدا می سبحانه چنانکه مرویت قلب المؤمنین عرش الرحمن و هم در
 در حدیث قدسی است لَسِعْنِي سَمَاوِيٌّ وَكَأَرْضِيٌّ وَسَعَنِي قَلْبُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَدَرَّ بِهَرِصُورَةٍ اِطْلَاقٌ بِرَبِّهِ
 سَمَاوِيٌّ بِاَوْجُوبِ اَدْعَاوَانِ وَتَصْدِيقِ بَرْمَنِ اَوَّلِ كَمَا اَزَاكِرُ اَخْبَارِ وَايَاتِ ظَاهِرَتِ نَبِيَّتِ وَاِلْمِ عِنْدَانَةِ

در جایی که شکر و تعجب

ذِكْرُ كَلِمَاتٍ وَبَيَانَاتٍ لِكَيْلِكَ اَزْ هَضْبَتِ سَيِّدِ السَّاجِدِينَ اِمَامِ مِنْ اَبَائِنَا اَعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجَارِيٍّ شَيْئٍ وَرَمِيَتْ سَمَاكًا وَاجْمُ مَا ثَوْرٌ وَذَكَرُورًا

در کتاب روضه کافی و در کتاب بن لایحه الفقه در باب نماز کوف و غیره از حضرت علی بن حسین علیهما السلام
 مرویت است ان من الاقوات و بروایان من الایات الی قدرها الله عزوجل للناس ما ینحاجون الیه
 البحر الذی خلفه الله عزوجل بین السماء و الارض قال وان الله تبارک و تعالی قد قد و منها
 تجاری الشمس و القمر و قدر ذلك کله علی الفلک ثم وکل بالفلک ملکا معه سبعون الف
 ملک فتم ید یرون الفلک فاذا اداروه دارت الشمس و القمر و النجوم و الکواکب معه فترک
 فی منازلها الی قدرها الله عزوجل فیها لیومها و لیلیها فاذا کثرت ذنوب العباد و اراد الله تبارک
 و تعالی ان یسعیهم یایه من ایانه امر الملك الموکل بالفلک ان یزبل الفلک عن تجاریه و بروایان
 یزبل الفلک الذی علیه تجاری الشمس و القمر و النجوم و الکواکب فامر الملك و الفلک السبعین الف
 ملک ان یزبلوه عن تجاریه قال فزبلوه فقصیر الشمس فی ذلك البحر الذی تجری منه الفلک فینس
 ضوئها و یتغیر لونها فاذا اراد الله عزوجل ان یعظیم الایة فخصیبت الشمس فی البحر علی ما یحیدن تجاریه
 بالایة قال و ذلك عند انکساف الشمس و کذا لیک یفعل بالقر فی اراد الله عزوجل ان
 یحلیها و یردّها الی بحرھا امر الملك الموکل بالفلک ان یرد الفلک الی بحرھ فیرد الفلک
 و یرجع الشمس الی بحرھا قال فخرج من الماء و فی قدره قال و القمر یمثل ذلك ثم

حدیث شریف
 البحر

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

۴

فَالْعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَمَا إِنَّهُ لَا يَفْرَعُ لَهْمَا وَلَا وَهَبَ بَهَا سَيْرَ
 الْأَيْتِينَ إِلَّا مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ مِنْهُمَا فَأَفْرَعُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَدَاجِعُوا
 یعنی بدستیکما از جمله اسباب آیتیکم خدای تعالی تقدیر فرموده است برای بندگان خود از آنچه ایشان بان
 حاجت دارند دریابی است که خداوند قادر در میان آسمان و زمین بیافریده و مجاری آفتاب ماه و ستاره گان
 بر آن یا مجازی آنقدر و تقدیر فرموده و کردش در پیش خلد را بر فلک نهاده و فرشته را بر آن ملک موکل و منتقا
 هزار فرشته با طاعت او مقرر ساخته و این فرشتگان این فلک را که در پیش می دهند و چو نش کر و در پیش میزند و
 چو نش کر و در پیش دهند آفتاب و ماه و نجوم و کواکب با آن بگردند و در منازل خود که خدای عزوجل برای آنها مقرر
 داشته در روز و شب خود فرو و شوند و چون گناه بندگان فراوان شود و بیزدان تعالی بخواهد ایشان را بایتی از آیات
 خود تحویل تهدید فرماید با آن فرشته که فلک است فرمان کنند تا آن فلک و کرد و نرا که مجاری شمس و قمر و نجوم و
 کواکب بر آنت از مجاری خود بر کند پس آن ملک با آن هفتاد هزار فرشته فرمان دهد تا فلک را از مجاری و کرد
 گاههای خود شن باز دارند پس آن فرشتگان چنان کنند و آفتاب در این دنیا که فلک دهان کرد و در
 اندر شود و فرغش سطوس و زنگش دیگر کون کرد و چون خدای خواهد این آیت و علامت بزرگتر شود آفتاب
 اندر یا آنچه که خدای خواهد سطوس میشود و تا آنچه که خدای پسندیده شمارا بندگان و آفریدگان نشان
 بیناک شوند میشوند بفرماید این حالتی است که هنگام کوف شمس است و بر همین گونه با ماه مخالفت می شود و چون
 خدای خواهد که آفتاب روشن کرد و دو بجماری خود باز کرده آید با آن ملک موکل فلک فرمان کند تا کرد و نرا که در
 خود باز کرد و اند پس فلک باز کرده شود و آفتاب بجماری خود باز شود و بفرماید پس آفتاب از آب بیرون آید لکن تیره
 و کدر باشد حالت ماه نیز بر این منوال است راوی سیکوید آنگاه علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند و شب
 که باین دو آیت در قریع و بیم نمی آید مگر کسیکه از شیعیان ما باشد هر وقت این صورت نمودار کرد و بخدای پناه آید
 و بفرشتش بازگشت گیرد را قلم گوید تسلیم در انشال این خبر از صواب اخبار علامت ایمان و تبعیت ائمه ابرار
 سلام الله علیهم است چه عدم قبول و نفی آن مضر آن عمادی است که بر افهام قاصده و عقول ناقصه و عقاید
 سلیقه مستقیم خویش با عقیده از ظلمت محده است که حرق و التسیام در افلاک را جایز نمیشمارند و حرکات افلاک را
 با اختلاف معتقد نیستند و حرکت مستقیم را بر افلاک تجویز نمی نمایند و همچنین در مثال این مسائل و این جمله هم شبیه
 و ایهیه و ظرافات فاسده و تشبیه بچنین اصول بی اصل و فروع بی شاخ و برگ و خیالات بی ماخذ است که مستلزم
 انکار بسیاری از آیات و اخبار است باینکه آیات کثیره باطل است برخلاف این عقاید و مدل است بقطع حرکات
 افلاک و حرق آن و انکساف شمس و قمر در قیامت و وقوف آنها از حرکت چنانکه اخبار کثیره است که در روز عا
 و شب آن روز کوف و خوف واقع شد و همچنین در اخبار و اوست که از علامات قیامت قائم علیه السلام کوف و خوف
 در غیر وقت است و از این باز میسرند که در حساب بچنین اختلاف پدید میگردد و بر چه گویند چنان است شمهای محیب
 بخرمت و عادت بر پاره امور حکم نمایند آنست که باید بجز آن حقیقت نداشت چنانکه در خبر نجوم با حضرت امیرالمؤمنین
 سلام الله علیه و ساعت حرکت آنحضرت و باز نمودن آنحضرت که بنجم از روی فهم سخن نمانده است بر این جمله و سلی

تجلی در این

ربع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

روشن است و در کلمات اہلبیت عصمت و رسالت کہ خود میفرماید کلامنا صعب مستصعب برای چکلن جای سخن
 و قابل میت چنانچه حکایت امام زین العابدین علیہ السلام بشخص نخم و مکالمه با او نیز در این کتاب سفور است صلوات الله
 علیہ و علی اہلہ و اہلناہ اجمعین در کتاب السماء و العالم از حضرت امام زین العابدین علیہ السلام از ابن عباس نقل کرده است
 کہ در آن اوان و آنحال کہ رسول خدا صلی الله علیہ و آہلہ و اہلہ وسلم فرمودہ بود بناگاہ ستارہ بخت درخشا
 کشت آنحضرت با آنجماعت فرمود در زمان جاہلیت ہنگامی کہ چنین امری حادث میگردد شمار سخن بر چه میرفت
 عرض کردند ہی کہنتیم یا بزرگی تو لد کسی بزرگ فوت میشود فرمود می ستارہ سبب تولد یا بخت چکلن
 نیت و لکن ربنا تعالی اذ افضی الامر فی السماء سجت حمله العرش ثم سجت اهل السماء و سجت
 کل السماء حتی یکنی السبع الی ہذہ السماء و لیستخیر اهل السماء حمله العرش ما اذا قال ربکم
 فخبیر و نہم و لا یزال ینتہی ذلک الخبر من سماء الی سماء الی ان ینتہی الخبر الی
 ہذہ السماء و یخطف الجن فیرمون فما جاوا بہ فهو حق و لکنہم یزیدون فیہ
 یعنی لکن پروردگار چون در آسمان قضای امری بفرماید حمله عرش سبع نمایند پس از آن اہل آسمان سبع نمایند و
 چنان اہل ہر آسمانی سبع نمایند تا کای سبع باین آسمان متی میشود و اہل آسمان از حمله عرش استخار نمایند کہ
 پروردگار شما چه فرمودہ غیبی بسبب این سبع چه شد و خدای چه امری اقتضا فرمود حاملان عرش با ہما خبر
 میدہند و همچنین این خبر از آسمانی باز میرسد تا کای کہ باین آسمان قہمی میگردد و اینوقت جماعت جن بسرعت
 و شتاب چیزی از کلمات و سخنان ملائکہ را حطاف و اختلاس در بایندہ دارند یعنی از فرشتگان میربایند
 و ملائکہ ایشان را از آسمان میرانند و تیارانند و آنخبر کہ جماعت جن میآوردند راست و حق است لکن خبر در آنخبر
 کہ شنیدہ اند میافزایند و از این خبر معلوم میشود کہ اخبار را چند آنچہ راست است از سوغات از ملک و آنچه در آن
 ہنر و جملات خودشان است در کتاب کشف الغمہ مطور است کہ چون حضرت امام زین العابدین علیہ السلام
 نظر ہلال فرمودی این دعای مبارک بخواندی معلوم باد کہ این دعا از جملہ ادعیہ صحیفہ مبارکہ کا کلمات است و از
 ادعیہ این صحیفہ مبارکہ کہ مؤید مطالبی است کہ در حدیث بحر شمس و قمر و نجوم مطور گردید و در اینجا نیز بحسب تمام
 مقتضی است مذکور است آیاتہا الخلق الطبع الدائب لشریح المتردد فی منازل التقدير المتصرف فی
 فلک التدبیر امنہ بمن نور بک الظلم و اوضح بک الہم و جعلک ایتہ من ايات ملك و علامہ
 من علامات سلطانیہ و امتهنک بالزیادہ و النقصان و الطلوع و الافول و الایارہ و الکسوف
 فی کل ذلک انت لہ مطیع و الی ارادہ سربیع سبحانہ ما اعجب ما تدبر فی امرک و اللف ما صنع
 فی شأنک جعلک مفتاح شہر حادیث لامر حادیث فاسئل الله ربی و ربک و خالفی و خالفک
 و مقدری و مقدرک و مصورک ان یصلی علی محمد و آلہ و ان یجعلک ہلال بركة لا تحقہا
 الا بام و طہارہ لانک لیسہا الا نام ہلال امن من الافات و سلامہ من الشیاف ہلال سعادت لا یخس
 فیہ و من لا ینکد معہ و لیس لہ الا بام جبر و غیرہ لیسو بہ شر ہلال امن و ایمان و نغیرہ و احسان و سلامہ و اسیلام
 اللهم صل علی محمد و آلہ و اجعلنا من ارضی من طلع علیہ و اذکی من نظر لہ و اسعد من

دعای مبارک

و مصورک

احوال حضرت سیدنا عبدین علیہ السلام

تَعَبًا وَرَيْبًا وَدَيْفَانِيَةً لِلنَّوْبِ وَأَعْيُنًا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ وَأَحْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مَبَايِرَةِ مَعْصِيَةٍ
 وَأَوْدِيْنَا فِيهِ شَكَرًا عَيْنِكَ وَالْبَيْنَانِيَةَ جُنَّ الدَّافِيَةَ وَنَمَّ عَلَيْنَا بِإِسْنِكَ كَمَا
 طَاعَتِكَ فِيهِ آيَةً إِنَّكَ لَتَنَانُ الْحَمْدِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 ودر این دعای مبارک کلمات مجزایاتش آنچه صاحب کشف الغم مذکور نموده یا آنچه کلام شیخ صفی و نیز شیخ صفی
 مختلف نوشته اند با جمیع ترجمه دعای شریف باز شومیم چنانکه خطاب به طلال میکند و میفرماید ای آفریده شده توان
 بردار و موجد و مراقب و تعب کننده در عمل و منافع مخلوق دست در قیارت تو دانا بنده در منازل تقدیر تصرف کنسند
 در فلک تدبیر ایمان آوردم آن کس که روشن فرمود و بتو تکیه کرد و آسار ساخت تو او مرشدی او بگردید
 تو انشا از غلطات پادشاهی خود و استی از نشانه های سلطنت خود و چنانکه خواست بفرزونی و نقصان بپوش
 هوانت در آورده و بر آمدن و فرو آمدن و نور افشاندن و تاریک سیاه شدن خوار در امت ساخت و تو در جزایین
 انقلابات و اختلافات و ارفاقان بر دار و میل و ارادت او شستمانده باشی پاک و بزرگ است خدای تا چه عجب
 و شکت است آنچه تدبیر فرموده در امر تو چه لطیف است آنچه صنعت فرموده در کار تو کرد ایند ترا کلید ماه تازه
 برای کار تازه پس سؤال کنیم و سنتت ینا میم از خداوند پروردگار من و تو و آفریننده من و تو و تقدیر ناخفته
 من و تو و کارنده من و تو که در و بفرستد بر محمد و آل او و بگرداند بر طلال برکتی که روزی ایش با خیر کند و طهارتی که
 ایش بسبب معاصی هر کسین نکر داند طلالی که اینی از آفات و سلامتی از استیبات و طلال سعد و سعید که هیچ
 نخوش نباشد و طلالی که همه با نیر و آسانی و بیرون از عسر و دشواری باشد و خبری که استقامت روح شریف شود
 من و ایمان و نعمت و احسان و سلامت و اسلام باشد یا رخد یا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و بگردان ما را
 خوشنودترین کسانیکه بر این طلال بروی چهره کشوده و دیگرترین کسانیکه بر این طلال نظر نموده و بکفایت ترین کسانیکه
 در اینجا بعبادت و پرستش تو بگذرانیده و موفق بدار ما در اینجا بعبادت و پرستش تو بگذرانیده و موفق بدار ما
 در اینجا برای نوبت و انابت و نگاه دار ما از معاصی گناه و محفوظ دار ما در اینجا از اینک بحیثیت تو بپوش
 و رژیم و شکر و سپاس خود در ادول با جای کن و ما در استکمال طاعت و بندگی خود از نعمت و منت برخوردار بدو
 بد توئی نعمت بخش میان و توئی ستوده محمود و رحمت فرست بر محمد و آل طیبین او

برای کار تازه پس سؤال کنیم

در اینجا بعبادت و پرستش تو بگذرانیده

ذکر بارزه اخبار که از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه در خصا
 حضرت قائم عجل الله فرجه و صفات مردم آخر الزمان مسطور است
 در بحار الانوار و کتب اخبار از حضرت علی بن حسین سلام الله علیهما ربیت فی القائم سنه من سنه
 انبیاء سنه من ادم علیه السلام و سنه من نوح و سنه من ابراهیم و سنه من موسی و سنه
 من عیسی و سنه من ایوب و سنه من محمد صلوات الله علیهم فاما من ادم و نوح فطول العمر فاما
 من ابراهیم فخفاء الولاده و اغترال الناس و اما من موسی فالحوف و الغیبه و اما من عیسی فاختلاف
 الناس فی دوائهم ابوب فالفرج بعد البلوی و اما من محمد صلی الله علیه و آله فالخروج بالشفی
 یعنی در حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و روش بخت تن پیروزان کبار علیهم السلام موجود است

ربع دوم از کتاب مشکوٰه لادب ناصری

کتاب مشکوٰه لادب ناصری

نسخه خطی

اول عمر و مدت دیر باز حضرت آدم و نوح اینها است و در مخی بودن زنان و ولادت و غزلت از مردمان بر طریقت و سنت
 حضرت خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السلام است و در خوف و غیبت از جهانیان بر سنت موسی بن عمران
 است که چون تنی را بگشت از بیم و خوف پوشیدگی گرفت و در اختلاف مردمان در وجود و چگونگی حال او بر روش
 حضرت عیسی بن مریم علیها السلام است و در کشایش و آسایش بعد از طبیعت و رحمت بر سنت حضرت ابوبکر
 امه علیه است و در بیرون یافتن با شمشیر و خروج بسین بر سنت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است
 و نیز در کتب بخار و اخبار از حضرت سید العابدین سلام الله علیه بر روایت ثابت ثمال مطهر است که آنحضرت
 فرمود این آیت مبارک در باره ما وارد شده است **وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ**
 در حق ما وارد شده است این آیت شریفه **وَ جَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَیْقِبِهِ** و اماست در اعتقاد حسین علیه السلام
 تا روز قیامت باقی است **وَ اِنَّ لِلْقَآئِمِ مِثْلًا غَیْبِیْنَ اَحَدُهُمَا اَطْوَلُ مِنَ الْاٰخِرِی اَمَّا الْاَوَّلُ فَسِنَّةٌ**
اِیَّامِ اَوْ مِیَّتَةٍ اَشْهُرٍ اَوْ سِنَةٍ سِنَانٍ و اما الاخری **فِی طَوَّلِ اَمَدِهَا** حتی یرجع عن هذا الامر
اَکْثَرُ مَنْ یَقُولُ بِهٖ فَلَا یَلِیْتُ عَلَیْهِ اِلَّا مَنْ قُوٰی یَقِیْنُهُ وَ یَحِیُّ مَعْرِفَتَهُ وَ لَمْ یَجِدْ فِیْ نَفْسِهٖ حَرَجًا اَمَّا
قَیْنَانَهُ وَ سَلَّمَ لَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ میفرماید برای تمام دو غیبت است یکی از دیگری طوالتش بیشتر از غیبت نخستین است
 شش روز یا شش ماه یا شش سال است و اما غیبت و پسین مدتش چندان بطول انجامد که بیشتر از آنکه غیبت وجود
 آنحضرت مقدر بودند از عقیدت خود باز نموند و بر اعتقاد خود بر جای نماند مگر کسیکه در مراتب یقین ثابت و استوار باشد
 و معرفت و دانش او صحت و وقت داشته هرگز در احکام و اخبار او در دل خویش تردید و حرجی راه نگذاشته و با
 و اخبار ما اهل بیت و احکام ما تسلیم صرف حاصل کرده باشد را اتم حروف گوید اینکه حضرت امام زین العابدین سلام
 الله علیه در مدت غیبت صفری تصریح سخن فرموده است بسبب حکمتی است که خود اهل بیت علم استقام بر آن وقت
 دارند و هیچ آفریده را با آن راه نباشد نه آنست که بر خود آنحضرت پوشیده باشد بلکه تا روز قیامت بر ذرات صادر
 و اجزای حکمت و اشیا و اوقات دانا و بنیاهستند و همین احادیث برای صحت وجود و ظهور آنحضرت کافی است
 چه از آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و آسائند بدی سلام الله علیه جمیع بر ظهور آثار حضرت صفا
 الامر عمل الله فوجه حدیث رانده اند تا زمان سعادت اقران ولادت آنحضرت و بی سیصد سال مدت است
 و آنچه قبل از تولد آنحضرت بر زبان مبارک آنها گذشته تا ایام غیبت کبری آنحضرت تا منت مشهود گردیده است
 و البته آنچه راجع بر زبان غیبت کبری ظهور آنحضرت و وقایع بعد از ظهور است بسچک محل مشک و در غیبت و
 بجله بجلوه ظهور بیرون میآید و همین طول مدت که در هر حدیث و خبری وارد است خود نیز دلیلی دیگر است چه تاکنون
 که بیت دهم شهر شوال المکرم سال کهنزار و سیصد و یکم هجری بنوی صلی الله علیه و آله است تقریباً کهنزار
 سی و هشت سال از زمان غیبتش بر گذشته چه موافق خبر صحیح غیبت آنحضرت روز جمعه دهم شهر شوال سال
 دویست و شصت و دوم روی داده است و این مدت که تاکنون بپای رفته است و گاه بگاه از آنحضرت آثار و
 علامات مشهود گردیده و بسیار مردمان در و فکوی باین دعوی برخاسته و سرانجام کذب و فساد ایشان ظاهر
 شده خود نیز دلیلی روشن بر صدق و صحت احادیث ما ثوره است و گرنه چه بستی اینجمله احادیث بجله با امام دهم

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

مردمیکه در زمان غیبت او هستند و با ما است آنحضرت قائل و ظهورش را منظرند از اهل هرمانی افضل باشند چه خدای
 تعالی و تبارک ایشانرا آنچه عقل و معرفت و دانش شناسائی عطا فرماید که غیبت نزد ایشان بمنزله شود باشد
 و این مردم را خدای در آن زمان آنعام عطا فرماید که آنکه در پیش روی پیوسته صلی الله علیه و آله جدا دور بدند و با شمشیر
 قاتل دادند و این مردم بحقیقت در شمار مخلصان و بصداقت در زمره شیعیان ما باشند و کسانی هستند که با شکار او
 پوشیده مردمان را بدین حدای دعوت کنند و فرموده انظار بر برون زمان فرج از هر کار و کرداری افضل است و در
 این کلام مبارک معجزه بزرگی است چه خبر از غیب و از احوال جعفر کذاب پسر امام علی النقی سلام الله علیه حدیث میفرماید
 و این نیز دلالتی بزرگ بر ظهور و وجود حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است و نیز از حضرت امام زین العابدین سلام
 علیه ما ثور است که فرمود **مَنْ قَدَّمَ عَلِيَّ وَ لَا يَتَيْنَا فِي غَيْبَتِهِ قَاتِمْنَا عَطَاهُ اللهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلِ شَهَائِدَاتِهَا**
 بدو و احدی منی هر کس که در ذمت غیبت قائم ما بر ولایت ما پانیده باشد عطا میفرماید خدای تعالی او را اجر هزار تن شهید که
 تمام و منزلت شده و بر او احد را داشته باشند در حدیث وارد است که چون جعفر کذاب متولد کرد دید اهل سرای حضرت
 ابی الحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام سخت متزور گردیدند لکن اظهار نباشت و ظهور سروری از آنحضرت شاهدت
 عرض کردند از چه روی تور اسیر در نمی بینیم فرمود و همانا باین که در ک خلق انبوه بضلالت میافتند غلب راوندی در کتاب
 فرائج و جرایح مطبوع نموده است که بحضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند کیفیت خروج مهدی سلام
 علیه و دلایل و علامات آنحضرت را برای ما توصیف فرماید **قَالَ قَبْلَ خُرُوجِهِ يَكُونُ دَجَلًا يُقَالُ لَهُ عُوفُ**
السَّبِيلِي بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَيَكُونُ مَأْوَاهُ تَكْرِيتُ وَقَلْبُهُ يَمْسُجِدُ مِشْقُ ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ
بِنِ صَالِحٍ تَسْبِيْقًا ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ مِنَ الْوَادِي الْأَبْيَسِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ عُنْبَةَ بِنِ
أَبِي سُفْيَانَ الْمَلْعُونِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَلْعُونُ أَخَذَ فِي الْمَهْدِيِّ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ وَفَامَ الْقَعْدُونَ
عَزَّ فُرُشَهُمْ مَلَأْنَا بِهِ وَقَلْبُهُ عَشْرَةَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّا نَكُونُوا
بِأَنَّكَ اللَّهُ جَمِيعًا وَهُمْ أَصْحَابُ الْقَائِمِ وَقَالَ إِذَا مَا بَنِي نُوَلِّجْنَا عَلَى السَّلْطَنَةِ الْفَرَنْجِيَّةِ كَمَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ سَنَةِ فَرَمُودِ أَزَانَ بِنِ
 که حضرت قائم خروج فرماید مردی پدید شود که او را عوف سلی گویند در زمین خبر برده و او ای او کمریت و قنشر در سبقت
 باشد پس از آن شعب بن صباح در سمرقند خروج نماید بعد از وی سفیانی ملعون از بیابان بابس و خشک خروج نماید و آن
 ملعون از اولاد عتبه بن ابی سفیان ملعون است و چون ظاهر گردد در حق مهدی علیه السلام برخی سخنان در کند
 تا مردمان را از راه راست بکنند و بزبان پس حضرت صاحب الامر خروج نماید و اصحاب آنحضرت که در فراسخ طایعی در
 پیرای شوند و سبب و سیزده تن مرد باشند بعد داهل بدر که سیصد و سیزده تن بودند و ایشان در که باید داد نمایند
 و اینست کلام خدای که میفرماید در هر کجا باشد خداوند شمار فرماید هم بیاید و ایشان اصحاب مهدی سلام الله علیه هستند
 فرمود چون بنی عباس شهری بر شاطی نهر فرات بنیان کعبه بجای ایشان بعد از بنی آن شهر پیش از یکسال میت در
 کتاب روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام بهیست فرمود **وَاللَّهِ لَا يَخْرُجُ وَاحِدًا مِّنَّا قَائِمًا**
الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَانَ مِثْلَهُ مِثْلَ قَرْنِ طَارِ مِّنْ وَكْرِهِ قَبْلَ أَنْ تَسُوَّجَ جَانَا فَخَذَهُ الْقَيْدُ فَصَلَّى
 سو کند با خدای بیرون نمی آید و خروج نکند مگر نیکه مثل او باشد چه اینست که پیش از آنکه دو پارس ستمی کرده از ایشان

زیر دست جعفر کذاب

در اوصاف آنحضرت
 در ذممه صاحب الامر

در اوصاف آنحضرت
 در ذممه صاحب الامر

در اوصاف آنحضرت
 در ذممه صاحب الامر

